

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی - پژوهشی

سال نهم - شماره اول - بهار ۱۳۹۵ - شماره پیاپی ۳۱

شگردهای خاص سعدی در دو صنعت بدیعی "تضاد" و "متناقض نما"

(ص ۹۷-۱۱۳)

مرتضی نادری پیکر^۱، تقی وحیدیان کامیار (نویسنده مسئول)^۲

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۰۴/۱۵

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: ۱۳۹۵/۱/۲۳

چکیده

شعر، آفرینش زیبایی با زبان است. شاعر با صور خیال و صنایع بدیعی، سخن خویش را بسان عروسی میاراید. جلوهٔ عروس سخن، زمانی بیش از پیش میشود که حامل معانی و مفاهیم بلند عاشقانه، عارفانه، اخلاقی و... نیز باشد. سعدی در غزلیات خویش ساده، روان و پرمحتوا سخن میگوید. «تضاد» و «متناقض نما» از جمله صنایع بدیع ادبی است که او به شکل‌های گوناگون از جهت دستوری و مفهومی و به فراخور موضوع و هدفی که دارد از آنها برای زیبایی آفرینی و بیان مضامین مزبور استفاده میکند. سعدی، گاه به صورت ساده و معمولی امور متضاد را در کلام خود می آورد و مطلب و واقعیتی را بیان میکند و گاه فنی، ظریف و البته زیبا و شگفت انگیز هنرنمایی میکند یعنی از اجتماع امور متضاد و متناقض، تصویری شگفت، هنری و بدیع به نام «متناقض نما» خلق میکند که اعجاب انگیز و ذوق پسند است. شاعر با این ترفند شگفت ادبی دست به آشنایی زدایی میزند بنابراین نوعی خلاف آمد(خلاف عادت) نیز به حساب می آید زیرا در خلاف آمد، نکته ای، تصویری، مضمونی می آید که برخلاف چیزی است که ذهن در حالت معمولی و عادی به آن عادت کرده است. «تضاد»های غزل سعدی بیش از «متناقض نما»های اوست و بطور کلی خلاف آمدهایی که سعدی در غزلیات خویش می آورد از تصاویر و ترکیب‌های پارادوکسی بیشتر است.

کلمات کلیدی: سبک، سعدی، غزل، تضاد، خلاف‌آمد، متناقض‌نما.

^۱ دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد.

^۲ استاد زبان‌شناسی دانشگاه فردوسی مشهد و دانشگاه آزاد گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مشهد.

naderi.morteza89@gmail.com

مقدمه

«تضاد» و «متناقض نما» از جمله صنایع بدیعی ادبی است که سعدی از آنها در غزلهایش برای بیان مقاصد و مفاهیم عاشقانه، عارفانه، اجتماعی و اخلاقی بهره جسته است که بسامد «تضاد» بیش از «متناقض نما» است. «متناقض نما» نوعی «خلاف آمد» است به این اعتبار که در خلاف آمد، نوعی مخالفت با یکی از باورهای عرفی یا عقلی یا شرعی یا اخلاقی و... وجود دارد. ناگفته نماند که این مخالفت در عالم هنر و شعر اتفاق می‌افتد و هنر، زبان خاص خود را دارد و شاعر با هنر خود که شعر است دست به آشنایی‌زدایی می‌زند و تصاویری می‌آفریند که بدیع، زیبا، شگفت‌انگیز و دلپسند هستند. در کتابهای فنون و بلاغت ادبی به طور مفصل به محور اصلی بحث این مقاله یعنی «تضاد» و «متناقض نما» پرداخته شده است. دکتر «محمد رضا شفیعی کدکنی»، نخستین کسی است که از اصطلاح «متناقض نما» نام می‌برد؛ ترفندی شاعرانه که در ادب اروپا به «پارادوکس» معروف است. «سید محمد راستگو» و «عبدالکریم سروش» نیز در مقالات خویش مباحثی در این زمینه داشته‌اند، دکتر «تقی وحیدیان کامیار» در مقاله‌ای تحت عنوان «متناقض نما در ادبیات» به جنبه‌های ظریفی از این ترفند ادبی پرداخته است که در نگارش مقاله راهگشا بوده است. در شرحهایی که بر غزلیات حافظ نوشته شده، دکتر حمیدیان در «شرح شوق» به برخی از این متناقض نماها در غزل حافظ اشاره کرده است، اما از «خلاف آمد» که عنوانی کلی‌تر است بحثی به میان نیامده است. روش کار در این مقاله به صورت کتابخانه‌ای صورت گرفته و منبع اصلی، کتاب غزلهای سعدی تصحیح مرحوم دکتر غلامحسین یوسفی است و در این مोजز، فقط به ذکر نمونه‌های برجسته و محدودی از «تضاد»، «متناقض نما» و «خلاف آمد» بسنده شده است.

در بین صنایع بدیعی خاص در غزلیات او چشمگیر و پر بسامد است که به شکل‌های گوناگون دستوری جلوه می‌کند. «تضاد» به عنوان یک صنعت بدیعی بارز آنچنان نمود و تشخیصی دارد که میتواند به عنوان یک ویژگی سبکی او در سطح ادبی به شمار آید؛ ترفندی ادبی که در جای جای غزلیات سعدی ایجاد موسیقی معنوی کرده که علاوه بر آرایش کلام، حامل بسیاری از معانی و مفاهیم عاشقانه میشود. بنابراین، این صنعت بدیعی معنوی نه تنها خللی در زبان شیوا، رسا و روان او ایجاد نمی‌کند بلکه مکمل زیبایی و شیرینی آن میشود که همه و همه باعث تشخیص سبکی او در سبک عراقی می‌شود. البته این صنعت ادبی ساده، ملموس و پر بسامد غزل سعدی گاهی شکلی هنری و ادبیت‌ر به خود می‌گیرد به گونه‌ای که امور متضاد در بافتی جدید با هم جمع میشوند و «متناقض نما» را پدید می‌آورند که بسامد آن بسیار محدود است و چنان نمودی در غزلیاتش ندارد اما همچنان بار معنایی عشق و عاشقی و ماجراهای آن و گاه مفاهیم عارفانه را بر دوش میکشد. استفاده از بیان و بدیع در غزل سعدی معتدل است و هنرمندانه در جهت تبیین افکار و

مضمون اصلی غزل اویند. بنابراین، «تضاد» و «متناقض نما» دقیقاً در خدمت سبک سعدی در سطح فکری قرار میگیرند و غالباً بیانگر و تفسیرگر مضمون اصلی غزل سعدی یعنی عشق میشوند؛ مضمون و موضوعی که در تار و پود غزلیات سعدی وجود دارد. در این تحقیق «تضاد» را به عنوان سنت ادبی بارز و «خلاف آمد» و «متناقض نما» را به عنوان عوامل بلاغت و زیبایی کلام و اعجاب انگیزی شنونده بررسی میکنیم.

الف) تضاد

«تضاد» از پرسامدترین صنایع بدیع ادبی در غزلیات سعدی است که به سطح ادبی سبک او برمیگردد. او در جای جای غزلیاتش بسیار ساده و معمولی امور متضاد را در مقابل هم قرار میدهد تا موضوع یا واقعیتی و چه بسا مقصودش را با زبان شعر بیان کند. صرف آوردن مفاهیم متضاد و متقابل در کلام ایجاد زیبایی و ایجاد موسیقی معنوی نمیکند. زیبایی و ذوق پسندی زمانی حاصل میشود که امور و مفاهیم متضاد نو در برابر هم قرار بگیرند. همچون «آبگینه و سنگ»:

برادران طریقت نصیحتتم مکنید که توبه در ره عشق آبگینه و سنگست
(همان: طیبیات، ص ۳۷/ غزل ۷۴)

تضادهایی که در غزلیات سعدی دیده میشود از جهت دستوری و نوع کلمه چندگونه اند: تقابل افعال، تقابل اسمها، تقابل صفات.

۱. تقابل افعال:

۱-۱. سعدی به کرات افعال متضاد را در یک بیت یا حتی یک مصراع در برابر هم قرار میدهد. گاه فعلهایی را می آورد که از نظر معنی ضد یکدیگرند که تقابل آنها سبب تداعی میشود و ذهن از این تداعی لذت میبرد:

گفتی به غم بنشین یا از سر جان برخیز فرمان برمت جاننا بنشینم و برخیزم
(همان، بدایع، ص ۲۷۲/ غزل ۶۰۶)

از میان تمام افعال متضاد، که در غزلهای سعدی برابر هم قرار گرفته اند شکلهای گوناگون از مصدرهای «نشستن» و «برخاستن» بیشترین تکرار را دارد. افعال متضاد دیگر از این نوع، عبارتند از: «خوانیم، برانیم»، «رفت، آمد»، «فروخت، خرید»، «بخوانی، برانی»، «قبول کنی، برانی»، «بگرید، بخندد»، «بمیرد، زنده باشی»، «بخندیدم، بگرستم».

۱، ۲. استفاده از دو فعل مثبت و منفی از مصدری یکسان، از تضادهای هنرمندانه و یکی از لطیفترین آنهاست که سعدی از آن بهره میگیرد و موسیقی معنوی لازم را در بیت به وجود می آورد:

بار فراق دوستان بس که نشسته بر دلم میروم و نمیروم ناچه به زیر محملم
(همان: بدایع، ص ۱۵۸: غزل ۳۳۹)

افعال متضاد دیگر از این نوع عبارتند از: «توانم، نتوانم»، «بنیوش، منیوش»، «توانی کرد، نتوانم»، «روی، نروی»، «میروم، نروی»، «خواست، نخواست»، «ندیدم، دیدی»، «گذر کرد، گذر نکرد»، «باشد گریز، نباشد گریز»، «برکنم، برنکنم»، «بود، نبود»، «رسد، نرسد»، «میرسد، نمیرسد»، «نگویی، می‌گویی»، «گویم، نگویم»، «هست، نیست»، «کنی، نکنی»، «نگویی، می‌گویی».

۱-۳. گاه مفهوم کنایی افعال است که ایجاد تضاد میکند:

یا دل به ما دهی چو دل ما به دست تست یا مهر خویشتن ز دل ما بدر بری
(همان، بدایع، ص ۱۵۳: غزل ۳۲۷)

«دل دادن» کنایه از عاشق شدن است که در برابر «از دل به در بردن» قرار گرفته است.

۱-۴. فعل در برابر متضادش به شکل مصدر مرخم قرار گیرد: «برخاستیم، نشست ما»
برخاستیم و نقش تو در نفس ما چنانک هر جا که هست بی تو نباشد نشست ما
(همان، طیبات، ص ۷۸: غزل ۱۶۴)

۲. تقابل اسمها:

این تضاد، حاصل تقابل انواع اسمهای متضاد از عناصر اربعه و پدیده‌های طبیعی و حیوانات گرفته تا مفاهیم منطقی، فلسفی و انتزاعی است که برای بیان و تفسیر مقولهٔ عشق و بیان کردار و حالات ارکان آن یعنی عاشق و معشوق آمده اند.

۱-۲. «دوست و دشمن» با مشتقاتشان پر بسامدترین مفاهیم متضادند که در غزلیات سعدی خودنمایی میکنند.

ای که شمشیر جفا بر سر ما آخته‌ای دشمن از دوست ندانسته و شناخته‌ای
(همان، بدایع، ص ۱۶۵: غزل ۳۵۳)

۲-۲. گاه دو طرف یا یکی از طرفین تضاد به زبان عربی آمده است: «دوست، عدو»، «احباء، اعداء»، «معظمی، محقری»، «لیل، نهار»، «دنیا، آخرت»، «قاتل، مقتول»، «قتیل، قاتل»، «مشرق، مغرب»، «کشته، مقاتل»، «خوف، رجا»، «صالح، طالح»، «فقر، غنا»، «دنیا، عقبی»، «بقا، فنا»، «قیام، قعود»، «عدم، وجود»، «کافر، مسلمان»، «تعجیل، تأخیر»، «لطف، قهر»، «مرگ، حیات»، «صیام، عید»، «حقیر، بزرگ»، «فقیر، غنی».

۲-۳. گاه دو طرف یا یک طرف تضاد به صورت اسم مصدر آمده است: «دشمنی، دوستی»، «گریه، خنده»، «مستی، مستوری»، «سیاهی، سپیدی»، «هستی، نیستی»، «پادشاهی، گدایی»، «پیری، جوانی»، «دشواری، آسانی»، «سختی، آسانی»، «خواب، بیداری»، «غم، شادی»، «دوست، دشمنی»، «تلخی، شیرینی»، «بندگی، پادشاهی»، «مهربانی، نامهربانی»، «جمع، پریشانی».

هزار دشمنی افتد به قول بدگویان میان عاشق و معشوق دوستی برخاست
(همان، خواتیم، ص ۳۱۶: غزل ۷۰۷)

۲-۴. گاه مصادر در مقابل هم قرار می‌گردند: «نشستن، ایستادن»، «رفتن، باز آمدن». نه فراغتِ نشستن نه شکیب رخت بستن نه مقام ایستادن نه گریزگاه دارم (همان، طیبیات، ص ۱۷۹: غزل ۱۸۰)
در رفتن و باز آمدن رأیت منصور بس فاتحه خواندیم و به اخلاص دمیدیم (همان، طیبیات، ص ۸: غزل ۹)

۲-۵. تقابل پدیده‌ها، اشیا و امور طبیعی: «گل، خار»، «آبگینه، سنگ»، «سنگ، سبو»، «آسمان، زمین»، «ثری، ثریا»، «سرکه، انگبین»، «آتش، آب».

۲-۶. یکی از تکرارها و زیباترین تضادهای موجود در غزل سعدی، تقابل مفاهیم «عقل» و «عشق» است. عشق از مهمترین مضامین ادب فارسی و اصلیتترین مضمون غزل فارسی است. در ادبیات عرفانی ما نیز، بطور کلی مباحث، پیرامون عشق می‌چرخد؛ که از دیدگاه عرفا و عرفان، علت و سبب آفرینش جهان بوده است. کانون عشق، دل آدمی است؛ عشق، مقوله‌ای است که با احساس در ارتباط است و چیزی هم که در زمرهٔ احساس قرار گیرد چندان با عقل سازگاری ندارد. در شعر فارسی همیشه بین عقل و عشق، تضاد و نزاع بوده است؛ جایی که عشق خیمه زند محلی برای اقامت عقل نیست. البته مقصود از این عقل، همان عقل معاش است که کارش حساب کتاب کردن و مصلحت‌اندیشی است.

ماجرای عقل پرسیدم ز عشق گفت معزول است و فرمانیش نیست (همان: طیبیات، ص ۴۱/ غزل ۸۳)

فرمان عقل و عشق به یک جای نشنوند غوغا بود دو پادشاه اندر ولایتی زانگه که عشق دست تطاول دراز کرد معلوم شد که عقل ندارد کفایتی (همان: طیبیات، ص ۱۰/ غزل ۱۵)

۲-۷. «وجود» به معنای «هستی» به یک اعتبار، مفهومی فلسفی و شناخت احکام آن، موضوع اصلی فلسفه است. «عدم» نیز به معنای «نیستی» در مقابل آن قرار می‌گیرد. گاه سعدی با تقابل آنها مطلبی اخلاقی را بیان میکند:

دنیی آن قدر ندارد که بر او رشک برند یا وجود و عدمش را غم بیهوده خورند (همان: بدایع، ص ۲۶۴/ غزل ۵۸۷)

و در جایی دیگر از این مفاهیم و مشتقاتشان (موجود و معدوم) استفاده میکند تا ارادت و بیمقداری خویش را در برابر معشوق زیبارو اعم از حقیقی یا مجازی بیان کند؛ بیانی که به سطح و جنبهٔ فکری سبک سعدی مربوط میشود:

هر آن ساعت که با یاد من آید فراموشم شود موجود و معدوم (همان: طیبیات، ص ۱۰۰/ غزل ۲۱۴)

دلبرای پیش وجودت همه خوبان عدمند سروران بر در سودای تو خاک قدمند
(همان: بدایع، ص ۲۲۱/غزل ۴۸۲)

حتی تمام خوبرویان را در برابر محبوب و معشوق خویش نیست و نابود میبیند:
همچنین پیش وجودت همه خوبان عدمند گر چه در چشم خلایق همه زیبا آیند
(همان: بدایع، ص ۲۸۰/غزل ۶۲۷)

۲-۸. تقابل اسمهای مربوط به عرفان و تصوف و دین و اخلاق برای بیان مطالب اخلاقی و دینی از گونه‌های دیگر تضادهای اسمی غزل سعدی هستند. اسمهایی همچون: «خرقه، می»، «خرقه، زَنار»، «عدل، ستم»، «مستی، مستوری»، «جور، عدل»، «بهشت، دوزخ»، «کفر، اسلام»، اسمهای دیگری که سعدی در غزلیات خویش در برابر هم قرار داده و به برای بیان مفاهیم و مکنونات خویش از آنها استفاده کرده است عبارتند از: «دعا، دشنام»، «آواز، خاموش»، «زهر، تریاق»، «مردگان، زندگان»، «آتش، آب»، «درد، درمان»، «وصال، فراق»، «عشق، صبوری»، «نیش، نوش»، «غم، شادی»، «پیر، جوان»، «عقل، عشق»، «لطف، قهر»، «حضور، غیبت»، «داد، بیداد»، «خواب، بیداری»، «خفته، بیدار»، «گبر، مسلمان»، «مهر، کینه»، «عیب، هنر»، «بنده، خداوندگار»، «گدا، سلطان».

۳. تقابل صفات:

تضادهای غزل سعدی فقط محدود به تقابل اسمها و فعلها نیست وزن شعر و طرز بیان و کلامش گاه ایجاب میکند تا صفات متضاد را در مقابل هم قرار دهد تا مطلبی را رساتر برساند. که این صفات متضاد عبارتند از: «بدخواه، نیکخواه»، «ظالم، عادل»، «بدبخت، نیکبخت»، «ویران، آبادان»، «چپ، راست»، «مست، هوشیار»، «زنگی، رومی»، «فقیر، توانگر»، «حلال، حرام»، «مهربان، نامهربان»، «تر، خشک»، «توانگر، گدا»، «تلخ، شیرین»، «زشت، زیبا»، «کافر، مسلمان»، «سیاه، سپید»، «کوتاه، دراز»، «سوار، پیاده»، «زیر، زبر»، «آزاد، اسیر»، «ساکن، بی‌سکون»، «کشته، زنده»، «پنهان، آشکارا»، «غمان، شادمان»، «خردمند، نادان».

۱-۳. صفات متضاد گاه به صورت عربی آمده اند: «صغیر، کبیر»، «صالح، طالح».

۲-۳. صفات متضاد گاه به صورت صفت حالیه مقابل هم آمده اند که حالت فاعلی را میرسانند: «افتان، خیزان».

۳-۳. صفت منفی را با سلب و نفی در برابر صفت مثبت میگذارد: «ساکن، بی‌سکون»، «مهربان، نامهربان».

بنابراین سعدی علیرغم وحدت موضوع و مضمون در غزلهایش با زبان ساده و روان و با الفاظ گوناگون و متنوع به شرح و تفسیر عشق میپردازد. مفاهیم متضاد در غزلیات سعدی متنوع است که تضاد میان اسمها بیش از تقابل فعلها و صفات است.

برخی از صنایع ادبی نه تنها بلاغت کلام را می‌افزایند و شاعر با آن به بیان مقاصد و مطالب گوناگون می‌پردازد بلکه باعث اعجاب خواننده یا شنونده نیز میشوند. یکی از همین ترفندهای هنری و زیبا «متناقض‌نما» است. آوردن مطالب «خلاف عادت» نیز از عوامل زیبایی سخن و برانگیختن اعجاب است. خیلی چیزها برای ذهن، عادی و معمول است اما شاعر در کلام خود خلاف آنها را می‌آورد به گونه‌ای که خلاف عقل، منطق، شرع، اخلاق، عرف و حتی باورها میشود. محور اصلی این خلاف آمدها در همه یکی است بنابراین لازم نیست جداسازی شود اما متناقض نماها در میان آنها جلوه و زیبایی خاصی دارند. لبّ کلام سعدی در غزلهایش «عشق» و تمام مضامینی است که به آن مربوط میشود. در عشق، خیلی چیزها آنگونه که باید باشد نیست یعنی خلاف عادت، معمول، عرف، اخلاق و گاه شرع میشوند و گاه خلاف عقل و منطق هستند. این خلاف آمدها به گونه‌ای هستند که اوج مقام و منزلت عشق و معشوق و ارادت و نیاز عاشق را میرسانند.

ب) متناقض‌نما:

متناقض‌نما (پارادوکس): آوردن دو واژه یا دو معنی متناقض است در کلام؛ بگونه‌ای که آفرینندهٔ زیبایی باشد. زیبایی تناقض در این است که ترکیب سخن به گونه‌ای باشد که تناقض منطقی آن از اقناع ذهنی و زیبایی آن نکاهد. متناقض نماهای غزلهای سعدی از دو جهت قابل بررسیند: ۱. از جهت دستوری ۲. از جهت مفهوم.

۱. متناقض‌نما از جهت دستوری:

۱-۱. ترکیبهای پارادوکسی وصفی: این ترکیبها هم از جهت هنری زیباتر و شگفت‌انگیزترند، به این اعتبار که ایجاز دارند و هم اینکه تشخیص آنها راحت‌تر مینماید. تقابل دو مفهوم «حاضر و غایب» آنچنان که باید ایجاد غرابت نمیکند:

چون تو حاضر میشوی من غایب از خود میشوم زان که حیران می‌بماند وهم در سیمای تو
(همان: خواتیم، ص ۲۹۶/غزل ۶۶۲)

اما همسازی و اجتماع این دو مفهوم ناساز در ترکیبی جدید کاملاً جدید و هنرمندانه است و دل-پسند و شگفت‌انگیز مینماید.

هرگز وجود حاضر غایب شنیده‌ای من در میان جمع و دلم جای دگر است
(همان: طیبیات، ص ۱۱۵/غزل ۲۴۷)

شاعر با ترکیب «حاضر غایب» حال خود را در فراق معشوق و امید وصال او به تصویر میکشد. این از ویژگیهای شعر فارسی است که مضامین و مفاهیم بلند را در یک بیت، حتی یک مصراع قابل بیان است. تقابلی که بین آن دو مفهوم، وجود دارد از نوع «تقابل به تناقض» است. زیرا اجتماع و ارتفاع آن دو محال است. یعنی امر، دایر بین یکی از این دو است. موجود یا حاضر است یا غایب. در این بیت «حاضر و غایب» به هم اضافه شده اند و غایب، صفت حاضر واقع گردیده است. آیا از نظر

منطقی چنین امری ممکن است؟ مسلماً خیر؛ انسانی که حاضر است، نمیتواند غایب باشد. به تعبیر دیگر، این دو صفت متناقضند؛ یعنی وجود یکی وجود دیگری را نقض میکند:

ای ماهروی حاضرِ غایب که پیشش دل یک روز نگذرد که تو صد بار نگذری
(همان: بدایع، ص ۱۵۳/غزل ۳۲۷)

برخی از تصاویر پارادوکسی در تعبیر عامه وجود دارد. «هیچ کس» از این گونه تعبیر است. کلمه «هیچ» برای «کس» صفت مبهم است بنابراین این وابسته پیشین همراه اسم، یک ترکیب وصفی محسوب میشود:

بس در طلبت سعی نمودیم و نگفتی کاین هیچ کسان در طلب ما چه کسانند؟
(همان: طیبات، ص ۱۳۵/غزل ۲۹۴)

دکتر شفیعی کدکنی میگوید: «اگر در تعبیرات عامه مردم دقت کنید هسته های این نوع تصویر و تعبیر وجود دارد: «ارزانتر از مفت» یا «هیچ کس» یا این تعبیر زیباتر عامه قدیم که میگفته اند: «فلان هیچ کس است و چیزی کم» یا «فلان از هیچ دو جو کمتر ارزد» اگر به تعبیرات ساده ای از نوع «لامکان» یا «لامکانی که در او نور خداست» توجه کنید تا حدی به مفهوم تصویر پارادوکسی نزدیک شده اید: از یک طرف «لامکان» است و از یک طرف «در او نور خدا» که نفس تعبیر «در او» اثبات نوعی مکان است.» (صور خیال در شعر فارسی، شفیعی کدکنی، ص ۵۷-۵۴)

۲،۱. ترکیب پارادوکسی اضافی: «آب و آتش» به عنوان متضادترین عناصر هستی شناخته شده اند که در مصراع دوم بیت زیر، در مقابل هم آمده اند و آرایه تضاد را پدید آورده اند. اما شاعر در مصراع اول همین دو مفهوم متضاد را در ترکیب و بافتی جدید با هم جمع کرده و تصویری پارادوکسی خلق کرده که بدیع، زیبا و فنی است و با این ترفند زیبای شاعرانه و ادبی، نهایت اشتیاق عاشق را برای دیدن معشوق به تصویر کشیده است:

ز آن سوی بحر آتش اگر خوانیم به لطف رفتن به روی آتشم از آب خوشتر است
(همان: طیبات، ص ۱۴/غزل ۲۳)

۳-۱. متناقض نما، گاه در قالب جمله می آید. سعدی به جای اینکه از کلام عادی استفاده کند و بگوید که: «گرچه ما در حضور تو هستیم، اما تو دل در گرو دیگری داری» با بهره گیری از متناقض نما، به لفظ و معنا جان تازه ای میبخشد:

ما با توایم و با تو نه ایم این چه حالت است در حلقه ایم با تو و چون حلقه بر داریم
(همان: طیبات، ص ۱۸/غزل ۳۲)

«در چشم بودن و غایب بودن از چشم» بیانگر تمام فکر و حواس عاشق به معشوق است که با یک بیان نقیضی نشان داده شده است.

در چشم منی و غایب از چشم زان چشم همی کنم به هر سو
(همان: بدایع، ص ۲۳۸/غزل ۵۲۳)

اکثر متناقض نماهای غزل سعدی در قالب جمله می آیند و برای بیان عشق و به تصویر کشیدن حالات و رفتار عاشق و معشوق بکار میروند:
بی سر و پایی در عین سر و پا داشتن:

آرزو میکنم شمع صفت پیش وجودت که سراپای بسوزند من بی سر و پا را
(همان: طیبات، ص ۳۵/غزل ۶۸)

واقعاً اگر «سروپایی» نیست پس کدام «سر و پا» باید سوزانده شود؟ منظور شاعر این است که من عاشق بی مقدار بهتر است که در برابر وجود ارزشمند تو نابود و فنا شوم و این نهایت ارادت عاشق به معشوق را میرساند و از موتیفهای غزل فارسی است. اما زیبایی بیت از جهت ظاهری است که پارادوکس دارد «سوزاندن سراپای بی سروپا»
شادمانی در عین تنگدلی:

شادمانی و تنگدلی در برابر یکدیگر قرار میگیرند، تقابل آنها از نوع تقابل تضاد است؛ اجتماع آنها در آن واحد و در موضوع واحد، محال است، اما از جهت منطقی ارتفاعشان محال نیست، یعنی میتوان کسی را تصور کرد که نه شاد باشد باشد، نه تنگدل، بلکه بی خیال باشد. بافت این دو مفهوم متقابل، یک بیان نقیضی است که خلاف عقل مینماید، اما در خیال شاعرانه، این تناقض پذیرفتنی است:
هم تازه رویم هم خجل هم شادمان هم تنگدل کز عهده بیرون آمدن نتوانم این انعام را
(همان: بدایع، ص ۲۶۷/غزل ۵۹۲)

۴-۱. متناقض‌نمای لفظی: متناقض نما گاه به صورت «لفظی» می آید. دکتر وحیدیان کامیار میگوید: «متناقض‌نمای لفظی که صرفاً زیبایی آفرینی است و ربطی به مضمون ندارد. یک‌گونه از این متناقض نماهای لفظی بر اساس مجاز به وجود می آید. بر مبنای مجاز، آن است که در ترکیب به جای یک واژه، مترادف آن را بیاورند مترادفی که با واژه دیگر کلام در یک معنی تناقض داشته باشد و در معنی اصلی بدون تناقض.» (زبان چگونه شعر میشود، وحیدیان کامیار، ص ۱۶۸)
مثلاً اگر به جای قید «خیلی» واژه «نیک» را که از مترادفهای آن است بیاوریم و در کنار «بد» قرار دهیم متناقض نما میشود.

نیک بد کردی شکستی عهد یار مهربان این بتر کردی که بد کردی و نیک انگاشتی
(همان: طیبات، ص ۸۲/غزل ۱۷۳)

با دو واژه «نیک و بد» در مصراع اول، متناقض نما و در مصراع دوم، تضاد خلق شده است.

۱-۵. متناقض نمای حاصل از نفی خود مفهوم: گاه با نفی خود مفهوم، یک تصویر پارادوکسی پدید می‌آید:

چاره در بیچارگی:

سعدیا تسلیم فرمان شو که نیست چاره‌ء عاشق به جز بیچارگی
(همان: بدایع، ص ۲۷۱/غزل ۶۰۳)

چاره بیچارگی بود سعدی چون ندانی تو چاره‌ای و فنی
(همان: بدایع، ص ۱۵۵/غزل ۳۳۲)

لذت ترک لذت:

اگر لذت ترک لذت بدانی دگر شهوت نفس لذت خوانی
(همان: طبیات، ص ۲۴/غزل ۴۳)

۲. متناقض نما از جهت مفهوم:

۲-۱. لبّ کلام سعدی در غزلهایش عشق و عشق‌ورزی است بنابراین اکثر تصاویر پارادوکسی غزل سعدی چنانکه بیان شد حامل معانی و مفاهیم مربوط به عشق و عاشق و معشوق است. از زیباترین این تصاویر پارادوکسی بیان «ناز» معشوق است که متناقض نمای رفتاری از جانب معشوق در برخورد با عاشق است. «ناز» لازمه‌ء مقام معشوق و از صفات ذاتی و برجسته‌ء اوست؛ «ناز» خواندن باطنی در عین راندن ظاهری است. سعدی «ناز» معشوق را با کمال میل میپذیرد و این رفتار دوگانه‌ء درهم آمیخته را با بیان نقیضی به تصویر میکشد:

برآمیزی و بگریزی و بنمایی و برمایی فغان از قهر لطف اندود و زهر شکر آمیزت
(همان: بدایع، ص ۲۴۷/غزل ۵۴۸)

دیدار مینمایی و پرهیز میکنی بازار خویش و آتش ما تیز میکنی
(همان: بدایع، ص ۲۸۹/غزل ۶۵۳)

و چه زیباتر، اینکه با دو عضو از اندام معشوق این رفتار دوگانه را در برخوردش با عاشق، ترسیم میکند:

چندانکه مبینم جفا، امید میدارم وفا چشمانت میگویند: «لا» ابروت میگوید: «نعم»
(همان: طبیات، ص ۱۰۹/غزل ۲۳۴)

۲-۲. برخی از متناقض نماهای غزل سعدی حامل مفاهیم عرفانی و دینی هستند که بسیار اندکند: پنهانی در عین پیدایی خداوند:

از همگان بی نیاز و بر همه مشفق از همه عالم نهان و بر همه پیدا
(همان: طبیات، ص ۳/غزل ۱)

که این بیان نقیضی در قالب دو جمله‌ء همپایه گنجانده شده است.

بی خبری در عین با خبری:

سعدی از بارگاه قربت دوست تا خبر یافتست بی خبرست
(همان: خواتیم، ص ۳۰۴/غزل ۶۸۰)

ج) خلاف آمد:

سعدی گاهی مطالبی را بیان میکند که چندان با عرف، عادت، شرع و باورها همخوانی ندارد. به برخی از این خلاف آمدها (خلاف عادت) اشاره میکنیم:
راحتی در خستگی:

از جمله خلاف عادهای مشهود و پربسامد در غزل سعدی، تحمل سختی، جفا، بلا و دشنام دوستی است که عادتاً و عرفاً نامطلوبند ولی عرصه عشق و روابط عاشق و معشوق و خیال شاعرانه آنها را موجه، مطلوب، پذیرفتنی مینماید:

خستگی اندر طلبت راحتست درد کشیدن به امید دوا
(همان: طیبات، ص ۹۵/غزل ۲۰۱)

تحمل جور:

اگر تو جور کنی جور نیست تربیت است و گر تو داغ نهی داغ نیست درمانست
(همان: بدایع، ص ۱۴۶/غزل ۳۱۳)

دشنام دوستی:

بیداد تو عدل است و جفای تو کرامت دشنام تو خوشتر که ز بیگانه دعایی
(همان: بدایع، ص ۱۵۷/غزل ۳۳۶)

«دشنام دوستی و در برابر آن دعاگویی، خصوصیت عمومی عاشقان در غزل پارسی از حدود نیمه دوم سده پنجم به بعد است. دشنام و سردگویی، خود نشانه‌ای از لطف و توجه دلدار گرم خوی به دلداده انگاشته میشود.» (شرح شوق، حمیدیان، ج ۱: ص ۷۶۷)

شمشیر که میزند سپر باش دشنام که میدهد دعا کن
(همان: طیبات، ص ۳۱/غزل ۲۱)

دعا کردن کسی که دشنام میدهد خلاف عادت است که در عالم عشق و عاشقی و در عرصه شعر و خیال شاعرانه پذیرفتنی میشود:

بدم گفتی و خرسندم عفاک الله نکو گفتی سگم خواندی و خشنودم جزاک الله کرم کردی
(همان: بدایع، ص ۲۴۱/غزل ۵۳۱)

عزیز شدن با دشنام:

دعایی گر نمی‌گویی به دشنامی عزیزم کن که گر تلخ است شیرین است از آن لب هر چه فرمایی
(همان: طیبات، ص ۱۳۵/غزل ۲۹۳)

زهر را نوش و آب گوارا دانستن:

زهر از قبل تو نوشداروست
فحش از دهن تو طیبات است
(همان: طیبات، ص ۲۱/غزل ۳۹)

عاشق صادق به زخم دوست نمی‌رود
زهر مذابم بده که ماء معینست
(همان: طیبات، ص ۷۳/غزل ۱۵۳)

عمداً در دام افتادن و دلپسند بودن آن:

سید بیابان سر از کمنند بیچسند
ما همه پیچیده در کمنند تو عمداً
(همان: بدایع، ص ۲۶۶/غزل ۵۹۱)

تو میندار که سعدی زکمندت بگیریزد
چون بدانست که در بند تو خوشتر که رهایی
(همان: طیبات، ص ۷۴/غزل ۱۵۴)

اسیر دام دوست بودن را دولت آزادی دانستن:

هر سلطنت که خواهی میکن که دلپذیری
در دست خوبرویان دولت بود اسیری
(همان: طیبات، ص ۶۹/غزل ۱۴۴)

من از آن روز که در بند توام آزادم
پادشاهم که به دست تو اسیر افتادم
(همان: بدایع، ص ۲۰۴/غزل ۴۴۰)

زندگی را در مردن دانستن:

بتا هلاک شود دوست در محبت دوست
که زندگانی او در هلاک بودن اوست
(همان: بدایع، ص ۲۶۱/غزل ۵۷۹)

سفر دراز نباشد به پای طالب دوست
که زنده ابدست آدمی که کشته اوست
(همان: بدایع، ص ۱۵۳/غزل ۳۲۸)

زنده کدام است بر هوشیار
آن که بمیرد به سر کوی یار
(همان: طیبات، ص ۶۵/غزل ۱۳۵)

زندگی یابم اگر کشته شوم در کویت
پادشاهی کنم ار بنده خویشم خوانی
(همان: بدایع، ص ۲۱۴/غزل ۴۶۵)

عاشق آنقدر مرگ در کوی معشوق را دوست میدارد، که به جای تسلیت، انتظار تبریک را دارد:
خرم آن روز که جان می‌رود اندر طلبت
تا بیایند عزیزان به مبارک بادم
(همان: بدایع، ص ۲۰۴/غزل ۴۴۰)

به جان خریدن این بلاها و امور خلاف عادت، نشان از ارادت تام و تمام عاشق به معشوق است. در مقابل، عنایت معشوق به عاشق دل‌خسته و نیازمند، ارزش و اعتبار میبخشد و عشق است که او را به کمال میرساند:

اکسیر عشق در مسمم آمیخت و زر شدم
(همان: طیبات، ص ۱۲۵/غزل ۲۷۱)

گویند روی سرخ تو سعدی که زرد کرد
درد و درمان را یکی دانستن:

خارت بخورم که خار خرماست
(همان: طیبات، ص ۷۶/غزل ۱۵۸)

دردت بکشم که درد داروست
چرا دردت نچیند جان سعدی

که هم دردی و هم درمان دردی
(همان: طیبات، ص ۶۱/غزل ۱۲۵)

چاره صبرست که هم دردی و هم درمانی
(همان: بدایع، ص ۲۱۴/غزل ۴۶۵)

نه گریز است مرا از تو نه امکان گریز
خاک را باعث بینایی دانستن:

اشیا و پدیده‌ها هر یک خواصی دارند و انتظار، این است که با توجه به خاصیتی که دارند به کار گرفته شوند:

میل آن را در دلش انداختند
(مثنوی معنوی، دفتر سوم: ب ۱۶۱۸)

هر کسی را بهر کاری ساختند

بیان خاصیتی مغایر با خاصیت اصلی اشیا و پدیده‌ها، خلاف عادت و معمول است. خاصیت خاک چنین است که اگر داخل چشم شود باعث تاری دید و کم شدن بینایی میشود، نسبت دادن خاصیتی به خاک که فاقد آنست باعث تعجب میشود و خلاف عادت است که در معرکه عشق چندان عجیب و غریب نیست:

در دیده درکشند جلای بصر
بود
(همان: بدایع، ص ۱۹۹/غزل ۴۲۹)

گر خاک پای دوست خداوند شوق را

قیمت خاک تو من دانم که اهل بصرم
(همان: بدایع، ص ۲۱۷/غزل ۴۷۳)

بصر روشنم از سرمه خاک در توست

اوباش را جوانمرد دانستن:

«جوانمرد: دارای خصلت‌های نیک و پسندیده مانند بخشنده‌گی، گذشت، دلیری، و کمک به دیگران است. (فرهنگ بزرگ سخن، انوری، ج ۳: ص ۲۲۱۵) اوباش: جمع «ویش»، اشخاص فرومایه و عامی و ولگرد که با رفتارشان به دیگران آزار میرسانند.» (همان، ج ۱: ص ۶۴۷) این جوانمرد که در عرف و بین مردم با خصلت‌های نیک شناخته شده و حتماً صفات مثبت مردانگی دارد و کریم است، چگونه با اوباش فرومایه قابل جمع شدن است باید از سعدی پرسید:

نشستم با جوانمردان اوباش بشستم هر چه خواندم با ادیبان

(همان: بدایع، ص ۳۸۸/غزل ۳۸۷)

نعره زدن بلبل:

«اغراق» از صنعت‌های شاعرانه است که اوجش را در حماسه میبینیم. در شعر غنایی نیز از این عامل موسیقی معنوی به فراخور موضوع استفاده میشود. مخصوصاً زمانی که پای احساسات ناب عاشقانه به میان بیاید. بیان عواطف، احساسات و غم هجران و شوق وصال، به‌ناچار با اغراق همراه میشود و زیبایی سخن و اثر آن را در خواننده و شنونده چندین برابر میکند:

بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران کز سنگ گریه آید روز وداع یاران
با ساروان بگوئید احوال آب چشمم تا بر شتر نبندد محمل به روز باران

(همان: طیبات، ص ۸۴/غزل ۱۷۷)

زیبایی اغراق در همین نکته است که غیرممکن را طوری ادا کند که ممکن به نظر رسد. بنابراین رابطه بین خلاف آمد و متناقض نما با اغراق در همین نکته است که یا محالند یا بیش از حد معمول هستند:

گه نعره زدی بلبل گه جامه دریدی گل با یاد تو افتادم وز یاد برفت آنها

(همان: طیبات، ص ۵۱/غزل ۱۰۵)

همچو بلبل همه شب نعره زنان تا خورشید روی بنمود چو خفاش نهان گردیدیم

(همان: طیبات، ص ۱۳۷/غزل ۲۹۸)

طنزها و خلاف آمدهای سعدی درباره افراد مدعی همچون صوفی، شیخ و زاهد چندان نیست اما او با ریا، تزویر و دروغ مخالف است. سعدی «خرقه‌پوشی» را با «صبحی» و «زَنّار» در تعارض میبیند: بر من که صبحی زده‌ام خرّقه حرام است ای مجلسیان راه خرابات کدام است

(همان، طیبات، ص ۴۰/غزل ۸۱)

توبه کردن از زهد:

«توبه» از جمله مفاهیمی است که در طیف «مستوری» قرار می‌گیرد و اولین مقام از مقامات مهم عرفانی است که معنای واقعی آن «توبه از توبه» است

«مقامات عرفان شامل توبه، پرهیزگاری، زهد، فقر، صبر، رضا، توکل، و مانند آن هستند.» (اللمع فی التصوّف، سراج طوسی، تصحیح و تحشیه رینولد آلن نیکلسون، ترجمه دکتر مهدی محبتی: ص ۹۷)
«توبه از افعال نیک، خلاف دستورات دین و شرع است. توبه ای که سعدی از آن دم میزند توبه از انجام یک امر به ظاهر پسندیده است «توبه از زهد» طنزی است که سعدی غیرمستقیم برای زاهدانی به‌کار میبرد که زهد ریایی و ظاهری دارند:

ساقی بیار جامی کز زهد توبه کردم مطرب بزن نوایی کز توبه عار دارم

(همان: بدایع، ص ۲۱۷/ غزل ۴۷۲)

کشتن معشوق را زیبا دانستن:

«خونریزی و خونخواری اساساً صفت معشوق است و بنابر مشهور، بازمانده‌ای از روزگار چیرگی اقوام ترک و خشونتی که همراه زیبایی و سپیدچهرگی غلامان و کنیزان ترک بود، که زود به شعر پارسی راه یافت و قرن‌ها دست از گریبان آن برداشت، تا اینکه شعر جدید به داد رسید و آن را از دست چنین معاشیقی رهانید.» (شرح شوق، حمیدیان، ج ۳: ۱۶۵۷)

یار زیبا گر بریزد خون یار زشت نتوان گفت زیبا میکنند
(همان: ۱۹۳/ ب/ غ ۴۱۶)

تو گمان مبر که سعدی ز جفا ملول گردد که گرش تو بی جنایت بکشی جفا نباشد
(همان: طیبات، ص ۱۳۸/ غزل ۳۰۱)

بی‌گناهی کسی که به ناحق کسی را بکشد:

من اگر هزار خدمت بکنم گناهکارم تو هزار بهتر از من بکشی و بی‌گناهی
(همان: طیبات، ص ۴۴/ غزل ۸۹)

بار گناه دیگری را بر دوش کشیدن در قیامت:

کاج که در قیامتش بار دگر بدیدمی که آن چه گناه او بود من بکشم غرامتش
(همان: طیبات، ص ۳۳/ غزل ۶۴)

از جمله شخصیت‌های بحث برانگیز در شعر حافظ «رند» و مقابل آن «صوفی» است. سعدی نیز از این شخصیت‌ها سخن گفته اما نه چون حافظ، مفصل و تند.

محتسب در قفای رندان است غافل از صوفیان شاهدباز
(همان: طیبات، ص ۹۴/ غزل ۱۹۹)

صوفیگری با شاهدبازی به معنای عامش، نه معنی عرفانیش منافات دارد. در این بیت، شاهدبازی صفت او شده است. پروردن مضامین رندی و صوفی و مشابهات آن در غزلیات حافظ با طنز همراه است؛ طنزی که سعدی در گلستان به کمال دارد ولی در غزل‌های او کمتر دیده میشود. طنزهایی که در دیوان حافظ میبینیم به یکی از عناصر مذهب گره میخورد یعنی با طنز به افراد ریاکار و مدعی دروغگو میتازد. چنین طنزها و پارادوکسهایی را در غزلیات سعدی خیلی کم میبینیم و اگر انتقادی صورت میگیرد معتدل و ملایمتر از حافظ است.

نتیجه

سعدی بدون تردید از نوابغ شعر و ادب فارسی است که حتی به او لقب «پیامبر غزل در شعر فارسی» داده اند:

در شعر سه تن پیامبرانند هر چند که لانبی بعدی

اوصاف و قصیده و غزل را فردوسی و انوری و سعدی (بهارستان جامی، تصحیح حاکمی: ص ۱۰۵)

«تضاد» از پربسامدترین صنایع بدیع ادبی است که سعدی هر جا خواسته برای بیان انواع مفاهیم و واقعیتهای پیرامون خویش از آن استفاده کرده است. در سطح ادبی سبک سعدی، «تضاد» جلوه و نمود خاصی دارد و در این مقاله در سطح تقابل افعال و تقابل اسمها و تقابل صفات و زیر شاخه‌های هر کدام بررسی شدند. متناقض نما که شکلی هنری و فنّیتر از تضاد است بلاغت فراوانی به سخن شاعر میبخشد که آنرا در غزلیات سعدی میبینیم. خلاف آمدها و متناقض نماهای موجود در کلام سعدی خدشه ای بر سادگی و روانی آن وارد نکرده بلکه آن را زیباتر و لطیفتر و شیرینتر کرده است ترکیبهای پارادوکسی در غزلیات او چندان نیست. این تصاویر پارادوکسی زیبا و ظریف در دایرهٔ خلاف آمدها قرار میگیرند به این اعتبار که خلاف آمدها به طور عام و کلی شامل خلاف آمدهای عرفی، باورهای عامیانه، اخلاقی، شرعی، مذهبی، عقلی و منطقی میشوند. بنابراین سعدی با این ترندهای شاعرانه به شکلهای گوناگون و متنوع با ظرافت و به زیبایی به بیان انواع و اقسام مکنونات خویش و مفاهیم عاشقانه و گاه عارفانه، واقعیتهای اجتماعی و اخلاقی پرداخته است.

فهرست منابع

۱. بهارستان، جامی عبدالرحمن، تصحیح اسماعیل حاکمی، (۱۳۷۴)، چاپ سوم، تهران: انتشارات اطلاعات.
۲. زبان چگونه شعر میشود، وحیدیان کامیار، تقی، (۱۳۸۳)، چاپ اول، مشهد: انتشارات سخن-گستر با همکاری معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد.
۳. سبک خراسانی در شعر فارسی، محجوب، محمد جعفر، (بی تا)، چاپ اول، تهران: انتشارات فردوس و جامی.
۴. شرح شوق، حمیدیان، سعید، (۱۳۹۲)، چاپ دوم، تهران: نشر قطره.
۵. صور خیال در شعر فارسی، شفیعی کدکنی، محمد رضا، (۱۳۶۶)، چاپ سوم، تهران: مؤسسه انتشارات آگاه.
۶. غزلهای سعدی، سعدی، مصلح الدین، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، (۱۳۸۵)، چاپ اول، تهران: انتشارات سخن.
۷. فرهنگ بزرگ سخن، انوری، حسن، (۱۳۸۲)، چاپ دوم، تهران: انتشارات سخن.
۸. کلیات سبک شناسی، شمیسا، سیروس، (۱۳۸۰)، چاپ ششم، تهران: انتشارات فردوس.
۹. اللمع فی التصوف، سراج طوسی، ابونصر، تصحیح و تحشیه رینولد آلن نیکلسون، ترجمهٔ دکتر مهدی محبتی، (۱۳۸۸)، چاپ دوم، تهران: انتشارات اساطیر.

۱۰. مثنوی معنوی، مولوی، جلال الدین، رینلد نیکلسن، (۱۳۷۴)، چاپ هفتم، تهران: انتشارات علمی و نشر علم.
۱۱. موسیقی شعر، شفیعی کدکنی، (۱۳۷۶)، چاپ پنجم، تهران: انتشارات آگه.
۱۲. نگاهی تازه به بدیع، شمیسا، سیروس، (۱۳۸۳)، چاپ چهاردهم، تهران: انتشارات فردوس.